

تذکره نقشبندی

به کوشش ایرج افشار

در مجموعه Mixt 1675 فرهنگستان علوم وین، رساله کلمات قدسیه خواجه بهاءالدین نقشبند آمده است به انضمام رساله‌ای که نام ندارد، ولی در سطور پایانی آن قید «تذکره» بر آن شده است. در خود رساله نامی از نقشبند و یا دیگری نیست، اما به قرینه آمدن در دنبال کلمات قدسیه به احتمال توان گفت که سخنانی از همان عارف یا یکی از پیروان اوست. مطلب به همین اجمال و احتمال می ماند تا مگر نسخه دیگری به دست آید و ذکری از نام مؤلف آن داشته باشد.

باید دانست که کلمات قدسیه (ملفوظات) را یکی از مریدان و شاگردان نقشبند به نام محمد بن محمد حافظی بخاری به جمع در آورده. امکان دارد که این تذکره هم یادگار همت او باشد. این روزها که به فهرست نگاری مجموعه نسخ خطی فهرست ناشده این کتابخانه پرداخته‌ام، این رساله کوتاه را برای چاپ شدن رونویسی کردم.

وین، یازدهم بهمن ۱۳۷۵

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله و السلام على عباده الذين الصلوة على رسوله المجتبی و على آله
مصاییح الدجی و سلم تسلیم کثیرا.

اما بعد، بدان ای برادر دین و رفیق طریق یقین - ظهرالله سریرتک باسرار المکاشفات
و نور بصیرتک بانوار المشاهدات [۵۰^a] که چون صانع علی الاطلاق و پادشاه
به استحقاق جلّ و عزّ و تعالی خواست که به قدرت کامل و حکمت شامل خود سرّ « کنت
کنزاً مخفیاً فاردت ان اعرف » به ظهور آرد تا اظهار حکمت بالغه و اعلان قدرت باهره او
که مکمون پرده ازل بود مشاهده گردد از پرتو نور احدی و عکس صفات سرمدی خود
جوهری موصوف به صفت فردیت که محض نور بود پدید آورد و بدان جهت که منشور
جمال بی مثال او طغرای « لاتدرکه الابصار » دانست تا عشاق بارگاهش از مشاهده آن
جمال و جلال محروم نمائند تفضیلاً مر آن جوهر را مرآت و مظهر ذات و صفات خود
گردانید

و وجود هژده هزار عالم که شنیده‌ای و بیش از آنکه نشنیده‌ای در آن جوهر ودیعت
نهاد و به تدریج و تدرّج یک‌یک از آن عالم مختلف را از وی به شهود آورد و وی را در
جمیع عالمها که محاط او بودند منبسط گردانید و احاطت بخشید و همه عالمها را مظهر
وجود او ساخت. چنانکه او را مظهر [۵۰^b] خود [گردانید] تا در هر چه نظر کنی و وجود
آن جوهر بینی و صفات او مشاهده کنی، و اگرچه مر آن جوهر را در آن چیز از صفت
حلول و نزول معرّو متبرّادانی که احاطت او مر هر چیزی را بر سبیل علم و اثر است نه بر
سبیل حال و محل. و چون باز در آن جوهر تصوّر کنی همه مقصود و معبود یابی که قیام
آن جوهر آینه صفت بی طلعت و وجود آن معشوق ناگزیر و محال است.

و چنانکه افراد کاینات بر وجود آن نور بدان نور مطلق که الله نور السموات و الارض

فرموده است بدان است، و جای دیگر می فرماید نورٌ عَلَى نورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ و مرآن جوهر را اهل تحقیق و اصحاب کشف و بار یافتگان^۱ عالم ملکوت و محرمان سراپرده جبروت نور احمد و انسان مجرد خوانند که اشارت «اول ما خلق الله تعالى نور <ی>»^۲ بدان است و عبارت «لولا ک لما خلقت الافلاک» از آن است. به حقیقت نَفْسِ هَمَّةٍ اَشْيَاءٍ و کُلِّ هَمَّةٍ اجزاء آن نور است که تو فیضی از آنی، و بل که به عین خود دانی، اما چه کنم چون نمی [۵۱^۳] دانی.

بیت

تو جانی پنداشتستی که جسمی تو آبی پنداشتستی^۳ سبویی

باشد که اینجا از سرّ «من عرف نفسه فقد عرف ربه» معلوم کنی.

و اشارت نَحْنُ اقْرَبُ اِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ فهم جان تو شود و ندای [و] اَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ به گوش دل تو رسد.

درین نکته که به املاء روح در قلم آورده شد باید که بسیار تأمل کنی و خود را بیابی که خود را گم کرده‌ای.

فرض وقت تو طلب خود است. تو غیر خود چه می طلبی؟ جهد آن کن تا خود را بیابی؛ که [اگر] خود را یافتی، دوست را با همه چیز با خود یافتی.

بیت

گر با همه‌ای چو بی خودی بی^۴ همه‌ای ور بی همه‌ای چو با خودی با همه‌ای

بحر دیگر

من چرا گرد جهان گردم، چو دوست در میان جان شیرین من است

۱. اصل: یافتگان.

۲. در حاشیه دارد: صح الكون.

۳. اصل + که.

۴. اصل: با.

اکنون حاضر باش که دوست از تو غایب نیست، چنانکه تو ازو غایبی و هر چه ترا از دیدار او مانع می آید. بدان که شیطان وقت و بُت راه تُست و باید که به هیچ چیز متقاعد نشوی، و کلمه «ما رأیت شیئاً الا و قد رأیت الله فیه» را حرز جان خود سازی. [۵۰^b]

یکی ببین که آخرت تو چگونه بر اوّلیت تو گواهی می دهد که بعد از ایجاد ارواح و اشباح ملک و ملکوت عالم علوی و سفلی و آباء و امّهات و موالید ثلاثه از معدن و نبات و حیوان آفرینش بر تو ختم شد، بر وجود تو هیچ چیز نه افزود.

پس به حقیقت آن جوهر به مثابه تخم آمد و جمله آفرینش بر مثابه^۵ شجره از وی پیدا شد و ثمره آن شجره وجود تست که ختم شجره بر ثمره بود و در آفرینش قاعده ممهّدست که هر ثمره ای آنچه اصل وجود او بوده است با خود می آرد. ترانیز تخمی که اصل وجود تو بوده است لابد با تو باشد و در تو پوشیده و پنهان بود، چون تخم در ثمره. و بدان که همه اشیاء صورت صفات تواند و از تو با تو هر یک به زبان حال حکایت می کنند. اما چشم حقیقت بین و گوش اسرار شنو تو به رَمَد حجاب و پنبه غفلت ممنوع است.

بھوش باش تا آن تخم را در شورستان دنیا فاسد نگردانی که هلاک آن هلاک و موت آن موت است. تا واقف باشی و بر سرّ «الدنیا مزرعة [۵۱^a] الآخرة» اطلاع یابی که ترابر زراعت آن تخم به خا کدان دنیا فرستاده اند و مدتی و مهلتی معین بنهاده که چون آن مدت و مهلت منقضی شود لابد بازگشت تو همانجا خواهد بود که «کل شیء یرجع الی اصله». از قرآن بشنو بیده ملکوت کُل شیء و الیه تُرجعون.

اگر اینجا از زراعتی به رسم نکرده باشی باری باید که تخم به سلامت بری. اکنون چون مرآن نور را در روحانیت خود نسبت تخم ثابت یافتی که دانستی که بر تو زراعت

۵. اصل: مثاله (شاید: مثال).

آن تخم فرض عین بوده است با ثمرات معرفت و محبت محبوب ازلی بار آرد. پس بدان که چاره باشد مرآن تخم را از زمینی که در وی بروید و نشو و نمایابد و از دهقانی که محافظت آن تخم کند.

اکنون بدان ای برادر عزیز که زمین آن تخم دل تست و دهقان استاد شیخ صاحب ولایت که آن تخم از مکون روحانیت او در زمین دل او به سعی دهقانی [۵۱^b] دیگر برومند معرفت و مستمر محبت گشته باشد، و آیش ذکرست و هواش ارادت و آفتابش نظر عنایت الهی و تا این مجموع جمع نشود محال است که از آن تخم شجره طیبه موجود آید که *أصلها ثابتٌ وَ فَرَعُهَا فِي السَّمَاءِ* تواند بود.

و اگر می خواهی تا بدانی که آن تخم در زمین دل تو از حوادث و آفات هواهای فاسده سالم مانده است سرّی از اسرار مخفی او که به عمرهای بسیار و مطالعه کتب بی شمار و سیر اسفار و گردش ادوار به حاصل نیاید با تو گفتم فهم کنی.

و علامت آن فهم آن است که زود به سر حساب معاملت خود بازگردی و به تدارک کار اقبال نمایی و فرصت حیات ناپایدار از دست ندهی ^۶ *وَ لَا تَنْسَ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا* را فراموش نکنی و به دو چیز فریفته نشوی: یکی به دنیا و دوم به کرم حق که حق می فرماید: *فَلَا تَغُرُّكُمْ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا وَ لَا يَغُرُّكُمْ بِاللّٰهِ الْغُرُورُ*.

چون دانستی که شجره عالم بتمامه در وجود آن تخم نور مستور بوده است که چون باغبان ارادت بر موجب [۵۲^a] امر در زمین قدرتش بنشانند و به آفتاب عنایت تربیت گیر داصول ارکان وسعت افلاک و اوراق و انجم و شکوفه موالید از وی به ظهور آورد که ثمره اش وجود ظاهر تو گشت.

همچنین بدانی که شجره عالم عقبی نیز بتمامه در وجود آن تخم مستورست تا اگر بر

مدد همت آفتاب شیخی کامل واصل در زمین دل تست و پرورش به شرط نیابد جمع جواهر ملکوت و امور آخرت از بهشت و دوزخ و قیامت و حشر و نشر، و آنچه شنوده‌ای و آنچه نشنیده‌ای که عبارت از آن «ما لا عین رأَت و لا أذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر» است شجره‌کردار در زمین روحانیت تو به شهود آید و ثمره آن شجره آن چنانکه در عالم اشباح صورت تو بود در عالم ارواح سرّ تو باشد که اشارت «کنت کنزاً مخفياً فاردت ان اعرف» بدان است و سرّ وصول و فایده سیر و سلوک روندگان عالم ناسوت به عالم لاهوت [۵۲^b] آن است.

و آن مزارعت و محارثت را که مطرّد و منعکس شنودی به زبان طریقت «ولادتان» می‌خوانند و «نشأتین» می‌گویند و آن که مصطفی علیه افضل الصلوات و التّحیة می‌فرماید «من لم یولد مرتین لم یلج ملکوت السّموات و الارض» مراد ازین دو ولادت است، یعنی ولوج و دخول در ملکوت السّموات و الارضین موقوف است بر «ولادت بانیه» و هر که را ولادت بانیه مسلم شد شایسته خطاب «من الملک الحی الذی لایموت الی الملک الذی لایموت» شد، و نماء یا ایتها النّفس المطمئنة ارجعی الی ربّک راضیه مرضیه را به لبیک اجابت تلقی نمود و به تشریف قرب فی مقعد صدق عند ملک مقتدر مشرف و به مطلوب رسید.

اکنون بر تو باد که این تذکره را قلاده گردن و تعویذ جان خودسازی و درین معانی بسیار تأمل کنی و چون علم یقین روی نماید طالب عین یقین باشی تا بدین کمالات و سعادات [۵۳^a] که گفتم برسی و ما را به دعای خیر یاد داری و پارستی^۸ که مناسب این رساله گفته شده است یادگیری و پیوسته می‌خوانی، والسلام علی من اتبع الهدی.

۷. اصل: بلقى.

۸. کذا در رسم‌الخط نسخه، پارسی‌ای خوانده شود.